

# شاعری که یواشکی شعر می‌گفت

شما هم با شنیدن نام **مصطفی رحماندوست** خیلی زود یاد شعرهای معروف او می‌افتید؟ اگر بله، احتمالاً خیلی زود با خودتان چند تا شعر از او را که حفظ هستید، مرور می‌کنید. راستش همه ما همین‌طور هستیم. اما این تا وقتی است که در مورد سایر فعالیت‌های آقای رحماندوست ندانیم. بعد از آن ماجرا خیلی فرق می‌کند.

**نگاهی به فهرست زیر بیندازید:**

**مدیر برنامه کودک سیم**

**مدیر مرکز نشریات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان**

**سردبیر نشریه پویه**

**مدیر مسئول مجله‌های رشد**

**سردبیر رشد دانش آموز**

**سردبیر سروش کودکان**

**مدیر بخش کودک انتشارات امیرکبیر (کتاب‌های شکوفه)**

**مدیر بخش کودک کتابخانه ملی ایران**

**عضو اصلی داوران بین‌المللی جشنواره بین‌المللی فیلم**

**کودکان و نوجوانان اصفهان**

بعضی از آثار او مثل «قصه دو لاک پشت تنها»، «بازی با انگشت‌ها»، «سه قدم دورتر شد از مادر» و «دو تا عروس، دو تا داماد» به ۱۳ زبان ترجمه شده‌اند.

می‌بینید، آقای رحماندوست حق زیادی بر گردن کتاب‌خوانی و کتاب کودک و نوجوان ایران دارد.

## کودکی

داستان شاعر و نویسنده شدن من به خیلی سال قبل برمی‌گردد. وقتی کودک بودم، بعضی از شعرهای «مثنوی معنوی» را حفظ بودم. آن‌ها را از مادرم شنیده بودم. البته که انشایم هم خوب بود و مجبور بودم برای همسایه‌ها هم انشا بنویسم. اما قرار نبود چیزی جدی شود یا من شاعر و نویسنده شوم. می‌دانید، وقتی انشایم را می‌خواندم معلم‌ها از من می‌پرسیدند که خودم آن را نوشته‌ام یا نه؟ و خیلی از آن‌ها باور نمی‌کردند که کار خودم باشد. تا یک روز که ۱۱ ساله بودم و در کلاس شعری خواندم. آقای معلم همان سؤال همیشگی را پرسید: «این شعر را خودت گفته‌ای؟» او از من خواست شعر دیگری بگویم. بعد از آن بود که من را به یک انجمن ادبی معرفی کردند. انجمنی که در آن همه بزرگ‌سال بودند.



**بیشتر بخوانیم**

**زائران کوهستان مه‌آلود**

**مؤلف: محمدرضا بایرامی**

**ناشر: کتاب نیستان**

**سال چاپ: ۱۳۹۹**

این کتاب، داستان سفر مردمانی معتقد و خداجو را روایت می‌کند که در حین سفر معنوی‌شان، رویدادهایی هیجان‌انگیز و پندآموز رخ می‌دهد که هر کدام درسی سخت و مهم از زندگی را به آنان می‌آموزد. این افراد که از گوشه گوشه کشور گرد هم آمدند تا نفس خویش را پالوده کنند، در این سفر، رفاقت، صمیمیت و از خودگذشتگی و خشوع را می‌آموزند.

مصطفی رحماندوست  
متولد: یکم تیر ۱۳۲۹ خورشیدی  
محل تولد: همدان

## نوجوانی

در نوجوانی خیلی کتاب می‌خواندم و خانواده‌ام مخالف بودند. والدینم مثل هر پدر و مادر دیگری فکر می‌کردند بهتر است به درس و مشقم برسیم. و البته راستش را بخواهید، من هم زیاد به درس و مشقم اهمیت نمی‌دادم. حالا لابد می‌خواهید برسید چطور یواشکی کتاب می‌خواندم. کتابم را به بالای پشت‌بام می‌بردم و آنجا می‌خواندم.

آن سال‌ها دیوان شعرا را می‌خواندم و حفظ می‌کردم و چون به ادبیات علاقه‌مند شدم، رشته علوم انسانی را برای دبیرستان انتخاب کردم. مدرسه‌مان هم کتابخانه خوبی داشت و بسیاری از کتاب‌های آنجا را خواندم. با این حال کتاب‌های کتابخانه از یک جایی به بعد پاسخ‌گوی نیاز من نبودند. حالا وقت کرایه کتاب بود: یک ریال پول کرایه کتاب می‌دادم و خیلی زود آن را برمی‌گرداندم. گاهی هم داستان کتاب‌ها را از این و آن می‌شنیدم تا کرایه کمتری بدهم. شرکت در انجمن‌ها و کلوب‌های ادبی و هنری باعث شد تا من نوشتن برای مجلات شهرمان را آغاز کنم.

آن موقع دو مجله «نگاه میهن» و «ندای اکباتان» در شهر ما چاپ می‌شد. ۱۶ ساله که بودم قصه‌ای به مجله «ندای اکباتان» دادم و داستان چاپ شد.

در دوره دبیرستان و به تشویق پدرم، مدتی هم دروس حوزوی را خواندم. در این دوره سه معلم داشتم و بهترین آن‌ها طلبه‌ای افغانی بود که سطح را نزد آن‌ها به پایان رساندم. در سال‌های آخر دبیرستان هم به موسیقی و نقاشی علاقه‌مند شدم.

## جوانی

حالا من دانشجو بودم. رشته تحصیلی‌ام زبان و ادبیات فارسی بود. من فرصت خوبی داشتم تا در جلسات افراد تأثیر گذار و فرهیخته شرکت کنم؛ افرادی مثل دکتر علی شریعتی، دکتر بهشتی و استاد مطهری. همچنان شعر می‌گفتم و داستان می‌نوشتیم. در آخر دوران تحصیل متوجه شدم به نوشتن برای کودکان و نوجوانان علاقه بیشتری دارم. حالا وقت بیشتری برای مطالعه داشتم. مطالعات روان‌شناسی کودک، ساده‌نویسی، خواندن اشعار کودک و داستان‌های کودک را شروع کردم. اولین کار حرفه‌ای‌ام در حوزه کودک و نوجوان منتشر شد. اسم یکی از آن‌ها «سربداران» بود و قصه‌ای دیگر با عنوان «خاله خودپسند».

چند سال بعد من به جبهه رفتم. راننده آمبولانس بودم. در یکی از روزها داشتم چند مجروح را به اهواز می‌آوردم. یکی از مجروح‌ها داشت تعزیه می‌خواند و من بسیار تحت تأثیر قرار گرفتم و یک سوزده داستانی به نظرم رسید. کتاب «اسم من علی اصغر است» را همانجا نوشتم.

بعد در ۱۳۷۱ مدرک کارشناسی‌ارشد را در رشته زبان و ادبیات فارسی گرفتم و کمی بعد توانستم به‌خاطر فعالیت‌هایم مدرک درجه یک هنری (دکتری) را بگیرم.